

بسم الله الرحمن الرحيم

خلاصه صحبت‌های پنج‌شنبه شب مورخ ۸۶/۳/۳

آیه مورد بحث

«وَالْعَصْرِ. إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ. إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ»

سه علامت برای وجود ایمان

در این سوره بعد از کلمه «آمَنُوا» سه جمله وجود دارد که به منزله علامت و نشانه بر وجود ایمان در آن انسانی که ادعای ایمان می‌کند هستند. اول عمل صالح است، دوم سفارش به حق و سوم سفارش به صبر. تقدم توصیه به حق نسبت به توصیه به صبر ریشه تکوینی دارد. بعد از ایمان و توجه به حق برای انسان مشکلاتی به وجود می‌آید که دست و پنجه نرم کردن با آن مشکلات، نیاز به نیرویی به نام صبر و شکیبایی دارد.

گفته آن بزرگواران همان گفته خداست

معیار تشخیص عمل صالح به گونه‌ای که در آن تردید و شبهه‌ای نباشد، تنها از کانال وحی یعنی کلام حق تعالی جل‌الشانه بدست می‌آید و تنها واسطه ما برای این منظور اولیای خدا هستند. می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ» کسانی که ادعای ایمان به خدای متعال را می‌کنید، اطاعت حق تعالی و اطاعت رسول او، بهترین نشانه صحت این ادعاست. انسان‌های بدتر از شیطان گفتند که این فرد، اول آن سه تا خدای ما یعنی لات عزی و هبل را به بهانه یکتاپرستی از ما گرفت، بعد حالا می‌گوید که خدا و من. آیه بعدش نازل شد «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ». شما از شرک سه بعدی به شرک دوبعدی منتقل نشدید به وسیله این بزرگوار، منتقل به توحید شدید؛ کسی هم که رسول را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است چون در جای دیگر می‌فرماید «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ. إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ». از پیش خود این شخص چیزی به مردم نمی‌فرماید. اطاعت رسول، اطاعت حق تعالی است. ما اعتقادمان این است که آن‌چه این بزرگواران فرموده‌اند حق است و حق در آنها تجلی کرده است. این که خدا فرموده است اگر رسول را اطاعت کنید، مرا اطاعت کرده‌اید، صحیح است. اگر چیزی رسول فرموده است مثل این است که خدا فرموده. هیچ فرق نمی‌کند برای ما. یعنی اگر آیه نازل شده بود در مورد امیرالمومنین و صراحت در این لفظ مبارک داشت، ما نمی‌گوییم که این آیه زیاده‌تر از آن است که قبلاً بود. نه. «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» اگر بخواهی این را باز کنی یعنی اطاعت امیرالمومنین صلوات‌الله‌علیه، اطاعت حق تعالی است.

دعوت انبیا به حقیقت توحید

محور فرمایشات همه انبیا این بوده که شما از شرک و بت‌پرستی و چندمحوری در باطن‌تان به توحید و یکتاپرستی و خداپرستی برگردید. فرمایش حضرت یوسف به آن دو جوان، «يَا صَاحِبَي السِّجْنِ أَرَبَابٌ

مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ». در چهارچوب فنی و توحیدی، یک برهان قطعی شکل اول است که کسی نمی‌تواند منکر آن شود. معنی آن این است که حضرت یوسف از آن دو جوان می‌پرسد که انسان دلش پراکنده باشد و تمرکزش را از دست داده باشد و هر بخشی از توجه‌اش به یک نقطه باشد بهتر است یا این که تمام توجهش به یک نقطه متمرکز باشد. وقتی انسان روحش به یک نقطه تمرکز پیدا کند قدرت روحی‌اش، بلکه قدرت جسمی‌اش چند برابر می‌شود. ما خیال می‌کنیم که شرک یعنی انسان یک بتی را با فلز یا چوب یا گل درست کند بعد بگذارد مقابل خودش و تکریم و تعظیم کند، این‌ها نیست. اگر چیزی غیر از حق تعالی و اولیاء او مورد توجه انسان قرار گیرد به گونه‌ای که یک قدری از دلش به سوی او رفته باشد و در گرو او باشد، این یکی از مصادیق شرک است. دل‌دادگی به غیر خدا چنان که در آن وضعیت خدا به دست فراموشی سپرده شود این حقیقت شرک است.

دفاع سرور زنان عالم از حقیقت

جنایات منافقین نسبت به اهل بیت برخلاف توصیه و سفارش قرآن بود که «قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى». یعنی برخلاف این که باید از خدای متعال اطاعت کنند. از رسول هم اطاعت نکردند. حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها برحسب نقل یکی از فرمایشاتش پیش از مسئله سوزاندن در این است که آیا قصه غدیر خم را که برای شصت، هفتاد روز پیش است یادتان رفته؟ زمان زیادی که از آن واقعه نگذشته! مگر نشنیده‌اید رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم درباره خودش و اهل بیت خودش چقدر سفارش داشتند. یک پранتاز من این‌جا باز کنم. امام چهارم صلوات‌الله‌علیه برحسب نقل وقتی از شام به مدینه برگشتند، بیرون شهر مدینه یک جایی نشستند و اهل مدینه آمدند آن‌جا، یک جمله کوتاه بیان کردند که اگر جد ما در مورد خاندانش سفارش کرده بود تا می‌توانید در حق آن‌ها ظلم و ستم کنید، بیش‌تر از این نمی‌توانستند بکنند. ما عرض می‌کنیم که اطاعت رسول، برحسب صریح قرآن، اطاعت حق تعالی است. چقدر سفارش کرد نسبت به عترتش. ایشان آیات مربوط به اهل بیت و جایگاهشان را یادآور می‌شدند. کلام حضرت آن‌قدر در آن گروه نافذ واقع شد مثل این که استخوان‌های آنها می‌خواست خرد و منفجر شود و با گریه و ناله برگشتند. عمر رفت یک دسته دیگر از ارادل و اوباش را جمع کرد و آورد. عمر ابوبکر را تحریک می‌کرد که رجال و شخصیت‌های مدینه در منزل علی بن ابی‌طالب صلوات‌الله‌علیه جمع شده‌اند و تا این‌ها بیعت نکنند این خلافت جا نمی‌افتد. بودن این‌ها در این خانه مبارک، مانع بود از این که بیایند و آنها را بکشند و ببرند. باید اول حساب صاحب خانه را برساند. کسی که دفاع از حق تعالی و آیات خدا و رسول خدا و ولی خدا می‌کرد دختر پیامبر سلام‌الله‌علیهم‌اجمعین بود که برایشان مدام از آیات قرآن می‌خواند، با آن‌ها احتجاج و استدلال می‌کرد و محکومشان می‌کرد.

ماندگاری مصائب وارد شده بر آن بزرگواران

شما هم اگر خدا بودید طوری برنامه اجرا می کردید که به این زودی نشود آن را پاک کرد. مثل بعضی از این خودکارها و یا بعضی از این جوهرهای مخصوص است که نمی شود با چیزی پاکش کرد. یعنی ولی تان، دوستان، مبلغ خودتان و احیاگر توحید و دینتان باید وضعیت این گونه شود. کم تر از این، خاصیتی که الان دارد را ندارد. عمر به خیال خودش می خواست امیرالمومنین صلوات الله علیه را از بین ببرد. نمی دانست که خلیفه الله را که کسی نمی تواند از بین ببرد. هر که خلیفه خدا را بتواند از بین ببرد خود خدا را هم می تواند از بین ببرد. امیرالمومنین صلوات الله علیه اگر ضربت نمی خورد کشته می شد. فاطمه سلام الله علیها هم عمر شریفش این قدر بود. اگر کیفیت تمام شدن عمرش به این صورتی که انجام گرفته نبود، این خاصیت را نداشت. سیدالشهداء صلوات الله علیه هم عمر شریفش همان پنجاه و هفت سال بود. اگر چنانچه تمام شدن عمرش مثل خاموش شدن چراغ بود، این کیفیت خاص را نداشت. در مکه فرمود حالا که اینها قصد جان من را دارند من به دو دلیل به عراق می روم، یکی حفظ حرمت این جا، یعنی خانه خدا، و دوم این که حالا که بناست خون من ریخته شود چرا طوری ریخته نشود که حداکثر استفاده از آن به نفع خدا و دین خدا و اولیاء خدا نشود.

شدت مصیبت های وارده به آن خانم

در تاریخ نوشته نشده است که کسی این آیات را انکار کرده باشد، یا فرمایشات مقام رسالت را در خطبه غدیریّه انکار کرده باشد. اینها هیچ انکار نشده است. صدیقه کبری سلام الله علیها هم آیات مربوط به گرامی داشت اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین را خواندند، هم اشاره به خطبه غدیر و آن پنج شش فرازی که سفارش نسبت به اهل بیت است کردند و کسی انکار نکرد. در مرحله اول، منطوق و توجیه کاری نتوانست بکند. در مقابل قرآن چه می شود گفت؟ در مقابل آن خطبه ای که همه قبول دارند چه می شود گفت؟ مرحله بعدش مرحله زور است. زور هم دو قسم است. یک زور مقطعی و یکی زوری که اثرش ارباب برای دیگران در آینده باشد. این در حکومت های باطل سابقه دارد. وقتی که ساحرین گفتند حق با موسی و هارون سلام الله علیهما است فرعون یکی از دو کار را می توانست بکند، یکی این که بگوید گردن همه شان را بزنید. این از نظر سیاسی برنامه ناقصی بود یعنی یک کیفر کم خاصیتی بود. اما آن که قرآن می گوید (لاصلبن لکم فی جزوع النخل و لا قطعن ایدیکم و ارجلکم من خلاف)، آن اثر سیاسی اش طولانی تر است. می گوید قبل از این که من به شما اجازه بدهم شما به خدای موسی و هارون ایمان آوردید؟ شماها را آویزان می کنم به درختان خرما، ضربدری دست و پایتان را می زنم. این همان مردن است ولی کیفیتش فرق می کند.